

۱۳۷۶ ۱۰

گلستان سعدی



معدی (ابومحمد مشرف الدین مصلح بن عبداللہ بن مشرف)

www.ketab.ir

سرشناسه: سعدی، مصلح بن عبدالله، - ۴۶۹۱ق.

Sa'di, Mosleh-ibn Abdollah

عنوان قرارداد: : گلستان

عنوان و نام پدیدآور: گلستان سعدی/نویسنده ابو محمد مشرف الدین م.

مشخصات نشر : تهران: زرین آرا، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۱۹۴ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۶۷۳۹۲-۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

موضوع: نثر فارسی -- قرن ۷ق.

رده بندی کنگره: ۵۲۰۴PIR

رده بندی دیویی : ۸۱۳/۳۱

شماره کتابشناسی ملی: ۶۱۱۲۱۲۴

حد ۶، (ابو محمد مشرف الدین مصلح بن عبدالله بن مشرف)

نوبت چاپ: اول

نار چاپ ۱۳۹۹

میراث: ۵۰۰

قیمت: تومان

ناشر چاپ: پیام امین

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

خیابان انقلاب، خیابان وحید نظری، بین دانشگاه و فخر رازی پلاک ۶۱ واحد B۱۲



فهرست مطالب

۷	مختصری در احوال شیخ سعدی و چگونگی سخن او
۲۹	دیباچه
۳۹	باب اول: در سیرت پادشاهان
۷۳	باب دوم: در اخلاق درویشان
۱۰۱	باب سوم: در فضیلت قناعت
۱۲۳	باب چهارم: در فوائد خاموشی
۱۲۹	باب پنجم: در عشق و جوانی
۱۴۹	باب ششم: در صفای پیر
۱۵۵	باب هفتم: در تأثیر تربیت
۱۷۳	باب هشتم: در آداب صحبت

دیباچه

بسم الله الرحمن الرحيم

مَنْتِ خدای را که طاعتش موجب قربتست و به شکر اندرش مزید نعمت هر نفسی^۱ که فرو میرود، به حیاتست و چون برمی آید مُفْرِجِ ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجودست و بر هر نعمتی شکری واجب.

از دست و زبان که برای ما
کَزْ عَهْدِهِ شُكْرُش بَدْرِ آیدند؟
إِعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ

بنده همان به که ز تقصیر خویش
عَذْرُ به درگاه خدای آورد
ورنه سزاوار خداوندیش
که تا نتواند که بجای آورد
باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی ریغش همه جا کشیده. پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای مُنَادِ بَرِّ

ای کریمی که از خزانه غیب
گَیِر و تَرِ به طریقه خور داری
دوستان را کجا کنی محروم
تو که با دشمنین نظر داری؟

فَرَّاشِ باد صبا را گفته تا فرش زمردی^۲ بگسترده و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین پیورده. درختان را به خَلِیْعَتِ نوروزی قُبای سبز ورق در بر گرفته و اطفال شاخ را به قُدومِ موسم ربیع^۳ کلاه شکوفه بر سر نهاده. عصا را نالی بقدرت او شَهِدِ فایق

۱. زمردین.

۲. س: نفس.

۳. س: موسم نوروزیابا: موسم گل.

شده و تخم خرمایی به تربیش نخل باسق گشته^۱.

ابروباد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و بغفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری
در خبرست از سرور کاینات و مقدر موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان و
تتمه دور زمان محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم

شفیع مطاع نسی کریم قسیم جسیم نسیم^۲ و سیم
چه غم دد، زامت، اکه دارد^۳ چون تو پشتیبان^۴
بلغ الحلی جمالیه کشف الدجی بحمالیه خستت جمیع خصالیه، صلوا علیه و آله
هرگاه که یکی از بندگان گنهکار پریشان روزگار، دست انابت به امید اجابت به درگاه حق
جل و علا بردارد تا آنی در وی نظر نکند، بازش بخواند باز^۵ اعراض کند، بازش
بتضرع و زاری بخواند^۶، قی شانه و تعالی فرماید: یا ملائکتی قد استحييت من عبدي
ولیس له غیری فقد غفر له^۷. دعوتش را اجابت کردم و حاجتش برآوردم که از بسیاری
دعا و زاری بنده همی شرم دارم^۸

کسرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کرده ست و او شرمسار
عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که ما عرفناک حق عبادتک و واصفان حلیه
جمالش به تحیر منسوب که: ما عرفناک حق معرفتک
گر کسی وصف او زمن پرسد بی دل آری نشان چه گوید باز
عاشقان کشتگان معشوقند بر سر آید کشتگان آواز
یکی از صاحب دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفه مستغرق شده.
حالی که از این معامله^۹ باز آمد یکی از دوستان^{۱۰} گفت: ازین بستان که بودی ما را چه

۱- نسخه متن از اینجا ندارد تا صفحه ۸۸ در حسن معاشرت و آداب...

۲- بسم.

۳- باشد.

۴- پشتیوان.

۵- دیگر بار.

۶- گ: باز اعراض فرماید، بار دیگرش بزاری بخواند.

۷- گ: دعوتش اجابت کردم و امیدش برآوردم که از بسیاری دعا همی...

۸- آنکه که از این حالت...

۹- اصحاب محبان.

تحفه کرامت کردی ^{۱۱}؟ گفت: به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم دامنی پُر کنم
هدیهٔ اصحاب را، چون برسیدم بوی گُلَم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
این مدّعیان در طلبش بی‌خبرانند کان را که خبر شد خبری باز نیامد
ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم وز هر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم
مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر ما همچنان در اوّل وصف تو مانده‌ایم

ذکر جمال سعدی که در افواه عوام افتاده است و صیّت سخنش که در بسیط زمین رفته و
قصب الجرب ^{۱۲} حدّش که همچون شکر می‌خورند و رُقعهٔ منشآتش که چون کاغذ زر
می‌برند بر کمال فضل و بلاغت او حمل نتوان کرد بلکه خداوند جهان و قطب دایرهٔ زمان
و قایم مقام سلیمان و ناصر اهل ایمان اتابک اعظم مظفرالدینا والدّین ابوبکر بن سعد بن
زنگی ظِلُّ اللّهِ تَعَالٰی فِی اَرْضِهِ، بِاَنْفُسِ عَتَهٗ وَ اَرْضِهِ، به عین عنایت نظر کرده است و
تحسین بلیغ فرموده و ارادت صادق نمر، لاجرم کافهٔ اَنام از خواص و عوام ^{۱۳} به محبت او
گراییده‌اند که اَلنَّاسُ عَلٰی دِیْنِ مُلُوكِهِم

زانکه که تو را بر من مسکین نظر است آثا نام از آفتاب مشهور ترست
گر خود همه عیب‌ها بدین بنده درست هر عیب که سلطان بیسندد هنرست
گلی خوشبوی در حمام روزی رسید از ستارهٔ حبوبی ^{۱۴} به دستم
بدو گفتم که مشکِ یابری که از بوی سحر و سحر تو مستم؟
بگفتا من گلی ناچیز بودم ولیکن مدّتر با ناسا نشستم
کمال همنشین در من اثر کرد و گرنه من همان خاکم که هستم

اللّٰهُمَّ مَتِّعِ الْمُسْلِمِينَ بِطَوْلِ حَيَاتِهِ وَ ضَاعِفِ جَمِيلِ ^{۱۵} حَسَنَاتِهِ وَ اَرْقُفْ دَرَجَةَ اَوْدَانِهِ وَ وِلَاتِهِ وَ
دَمِّرْ عَلٰی اَعْدَائِهِ وَ شَنَاتِهِ ^{۱۶} بِمَا تَلٰی فِی الْقُرْآنِ مِنْ آيَاتِهِ، اللّٰهُمَّ اَمِنْ بَلَدَهُ وَ اَحْفَظْ وَلَدَهُ.

۱۰. گ: یکی از یاران به طریق انبساط گفت

۱۲. س: قصب السبق.

۱۴. مخدومی.

۱۶. وشاته.

۱۱. ه: چه تحفه آوردی.

۱۳. گ: اَنامه خاصه و عوام.

۱۵. گ: وضاعف ثواب.